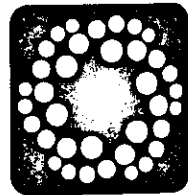




پیامدهای جنبش ۹۹ درصدی

دکتر مسعود درخشان (عضو هیات علمی
دانشگاه علامه طباطبائی (ره))



❖ طرح بحث

مباحثی را پیرامون پیامدهای این بحران در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی به اجمال عرض می‌کنم. اگر فرصتی باشد قصد دارم درسی هم از این رویدادها برای «تحول علوم انسانی» که هم اکنون در کشور مطرح است داشته باشیم. با اطمینان می‌توان گفت که این پدیده که معروف شده به جنبش وال استریت یا جنبش ۹۹ درصدی قطعاً نقطه عطفی است در نظام سیاسی و اقتصادی غرب، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ کاربردی که پیامدهای طولانی‌مدت خواهد داشت.

❖ ۱- آشکار شدن تعارض دموکراسی و نظام سرمایه داری

مهمترین نکته، آشکار شدن تعارضی است که بین دموکراسی و نظام سرمایه‌داری وجود دارد. امریکایی‌ها به ویژه معتقد بودند که براساس دموکراسی، می‌توان به عدالت اجتماعی و آزادی به ویژه آزادی بیان دست یافت. حتی تأکید بر این بوده و هست که به جز دموکراسی، از راه دیگری عدالت اجتماعی محقق نخواهد شد. اما این بحران حقیقتی

را نشان داد که منظور از دموکراسی که این همه از آن صحبت می‌شد نقش مردم و اراده مردم در مدیریت نظام نیست، بلکه هدف دیگری مد نظر بوده است. می‌بینیم وقتی که این بحران در سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی به صورت تمام عیار ظاهر شد و به سرعت ابعاد بزرگ خودش را نشان داد که تا به امروز ادامه پیدا کرده است از همان روز اول، سیاستهایی که توسط دولت‌ها اتخاذ شد نجات سرمایه بود نه حمایت از خانوارها و اقشار آسیب‌پذیر و بنگاههای کوچک تولیدی. وقتی که صحبت از "برنامه نجات"^۱ می‌کردند تمام توجه معطوف به نجات سرمایه و نهادهای مالی و بانکی بود و کماکان هنوز هم همین هدف مد نظر است. به تعبیر دیگر، هدف اصلی، نجات نهادهای متکفل تکاثر سرمایه بود که عمدتاً در حوزه‌های مالی فعالیت دارند مانند بانک‌ها، صندوقهای تأمین سرمایه و شرکت‌های بزرگ مالی و سرمایه‌گذاری. در یک کلمه، هدف از طرح نجات در واقع نجات نهادهای مالی بوده و هست که قلب تپنده نظام سرمایه‌داری است. از این رو فشار به صورت فزاینده به طبقات متوسط و محروم زیاد شده است زیرا که نجات اقشار آسیب‌پذیر جایگاه کلیدی در این برنامه‌ها ندارد و آن را شرط لازم برای نجات نظام سرمایه‌داری نمی‌دانند. در ادامه بحث خواهیم دید که حمایت از خانوارها و نجات آنها از این بحران، بنا به اقتضای نظام سرمایه‌داری اساساً نمی‌تواند شرط لازم برای خروج از این بحران باشد.

کوتاه سخن اینکه بعد از گذشت سه سال، راهکاری که هم اکنون ارائه شده چیزی جز طرح ریاضت اقتصادی نیست، یعنی فشار بیشتر بر مردم

به منظور نجات همان نهادهایی که این بحران را آفریدند. پس همیشه طبقات متوسط و محروم هستند که باید بهای زیاده‌روی‌ها و ولع و سودجویی‌های نهادهای مالی، اعتباری و بانکی در نظام سرمایه‌داری را بپردازند به همین دلیل است که این روزها ما در اکثر تظاهراتی که در مغرب زمین اتفاق می‌افتد می‌بینیم که از سرمایه‌داری با عنوان سرمایه‌داری شرکتی^۱ نام می‌برند چون بدین وسیله می‌خواهند که حاکمیت شرکت‌های مالی و اعتباری را بر مقدرات و زندگی خانوارها و بنگاه‌های تولیدی نشان دهند.

بنابراین این حقیقت آشکار شد که منظور از دمکراسی در مغرب زمین، حاکمیت مردم، حاکمیت اراده ملت و نقش ملت در تعیین سرنوشتشان نیست بلکه حاکمیت شرکت‌هاست. بحران‌های اجتماعی که هم اکنون در یونان و ایتالیا می‌بینیم، در پرتغال و ایرلند و اسپانیا شاهد آن هستیم و در حال گسترش به سایر کشورهاست، همه ناشی از فشاری است که بر توده‌های مردم می‌آید. بنابراین این حقیقت کاملاً معلوم شد که دمکراسی در این نظام معنای خاصی دارد که متفاوت از آن چیزی است که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود و در ذهن روشنفکران در کشورهای در حال توسعه تزریق می‌شود.

در این جا سوالی مطرح می‌شود که آیا راه‌حل دیگری غیر از ریاضت اقتصادی و فشار بر توده‌های مردم، برای خروج از این بحران و حفظ نظام سرمایه‌داری وجود دارد؟ سوال دیگر اینکه آیا اشتباه در سیاست‌گذاری برخی سیاستگذاران در نظام سرمایه‌داری علت این بحران بوده است و

اگر این مسئولان را عوض کنند مشکل حل خواهد شد؟ در ادامه بحث خواهیم دید که پاسخ منفی است زیرا این بحرانها ناشی از ماهیت نظام سرمایه‌داری است که هدفی جز تکاثر سرمایه ندارد و این هدف همواره توسط بازیگران اصلی این نظام که همان نهادهای بزرگ مالی هستند، دنبال شده و می‌شود.

❖ ۲- نامناسب بودن واژه‌های سرمایه‌داری و نظام بازار و پی‌آمدهای آن برای اقتصاد اسلامی

واژه سرمایه‌داری یک واژه گمراه‌کننده است زیرا می‌تواند توسط افرادی که یا نمی‌فهمند یا خوب می‌فهمند اما به دنبال اهداف خاص خود هستند مورد سوء استفاده قرار بگیرد و موجبات تضعیف نظام اقتصاد اسلامی را فراهم کند.

وقتی از دیدگاه اسلامی نگاه می‌کنیم همیشه می‌گویید در اقتصاد اسلامی هیچ فقیه یا صاحب‌نظر اسلامی با ثروت و با سرمایه مخالفتی ندارد. مگر قرار است جوامع اسلامی به ویژه جوامع انقلابی که در مقابل استکبار سربلند می‌کنند حقیر و فقیر باشند؟ اگر بگوییم نه، در مقابل می‌گویید پس چرا با سرمایه‌داری مخالفت می‌کنید؟ می‌گویید اگر در اسلام مخالفتی با سرمایه نشده و همه صاحب‌نظران اسلامی، سرمایه را یکی از ارکان تولید می‌دانند پس داشتن سرمایه و به کار انداختن سرمایه یعنی سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری و در یک کلام «سرمایه‌داری» نه تنها مخالف شرع نیست بلکه پسندیده و قابل تقدیر هم هست، فقط باید متوجه این نکته بود که سرمایه از راه مشروع

بدست بیاید و در راه مشروع هم به کار گرفته شود. به عبارت دیگر، نحوه کسب سرمایه و نحوه به کارگیری سرمایه اصل است، اگر آن‌ها اسلامی باشد مانع دیگری وجود ندارد، از این رو اسلام با سرمایه‌داری مخالفتی ندارد.

برخی کارشناسان، کار را جلوتر می‌برند و این مسئله را مطرح می‌کنند که اصلاً سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم یک واژه سوسیالیستی است، واژه‌ای است که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها درست کردند و توده‌ای‌ها هم در ایران این واژه را ترویج کردند. بنابراین استفاده از واژه «سرمایه‌داری» کاشف از گرایش‌ها و تمایلات سوسیالیستی است و لذا کسانی که از این واژه در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان استفاده می‌کنند یا غافل‌اند یا آنکه بایستی با تردید نوشته‌هایشان را خوانند یا به سخنانشان گوش داد. به همین دلیل ای کاش استادان و پژوهشگران ما از همان روزهای نخست که واژه کاپیتالیسم را به فارسی ترجمه می‌کردند به جای استفاده از سرمایه‌داری، واژه «سرمایه‌مداری» را به کار می‌بردند که نشان دهد مبنای این نظام اقتصادی، اصالت سرمایه است و همه تنظیمات و سازوکارهای نظام بر مدار سرمایه می‌چرخد و هدف از همه تنظیمات و ترتیبات نهادی در این نظام چیزی جز تکاثر سرمایه نیست و بازیگران اصلی این نظام در صحنه تولید، همان نهادهای بزرگ مالی هستند که نظام تولید را تغذیه مالی می‌کنند و بازیگران اصلی در صحنه مصرف، همان مصرف‌کنندگانی هستند که هدفی جز تمتع از حیات دنیوی و بهره‌مندی و لذت هر چه بیشتر از مصرف کالاها و خدمات ندارند. انشاء... در خلال عرایضم به این مبحث برمی‌گردیم.

متأسفانه چند سالی است که عده‌ای در کشور ما که نه دانش اقتصاد را به خوبی فهمیده‌اند و نه شناخت اولیه و صحیحی از اسلام دارند معرکه‌ای به راه انداخته‌اند و با تکیه بر همین نکاتی که عرض کردم و مخصوصاً تأکید بر این نکته که واژه سرمایه‌داری ساخته و پرداخته سوسیالیست‌هاست، به جای نظام اقتصاد سرمایه‌داری از نظام اقتصاد بازار یا به طور خلاصه از «نظام بازار»^۱ صحبت می‌کنند. ظاهر قضیه، بسیار زیباست ولی باطن قضیه می‌تواند بسیار خطرناک باشد چون آثار و پی‌آمدهای آن متوجه اقتصاد اسلامی خواهد بود. دلیل این امر کاملاً واضح و روشن است. ببینید، وقتی می‌گویند نظام بازار، آنچه به ذهن شنونده متبادر می‌شود نظام اقتصادی مبتنی بر بازار است. بازار هم که از زمان فراغنه و قبل از فراغنه وجود داشته، دارد و خواهد داشت و اساساً ربطی به سوسیالیسم و کاپیتالیسم و «ایسم»‌های دیگر ندارد، و لذا پاک و منزّه است. اسلام هم که بازار را تأیید می‌کند و بازاریان و کسبه را محترم می‌داند. پس اصطلاح «نظام بازار» به خوبی می‌تواند جای خود را در تحلیل نظامهای اقتصادی باز کند.

اما همین که نظام بازار را پذیرفتیم، گام بعدی را برمی‌دارند و می‌گویند که بازار، سازوکاری دارد و قانونمند است. نتیجه می‌گیرند که کشف این قانونمندی‌های بازار همان علم اقتصاد است. حالا چه کسی است که جرأت کند و بگوید که با قانونمندی مخالف است. اگر بازار را بپذیریم، قانونمندی آن را باید پذیرفت و لذا مجموعه این قانونمندیها که همان علم اقتصاد است به طور طبیعی و دربست پذیرفته خواهد

شد. نمی‌توان گفت که بازار را می‌پذیریم اما قانونمندیهای آن را خیر. به همین ترتیب نمی‌توان گفت که قانونمندی بازار را می‌پذیریم اما علم اقتصاد را نمی‌پذیریم! اگر شما منطق حاکم بر شمارش اعداد را بپذیرید و از عدد یک شروع کنید و مثلاً تا ۱۲ بشمارید، عدد بعدی منطقی ۱۳ و سپس ۱۴ خواهد بود. نمی‌توان گفت که شمارش اعداد صحیح را تا ۱۲ قبول داریم اما نمی‌پذیریم که ۱۳ یا ۱۴ اعداد بعدی باشند.

حالا اگر این علم اقتصاد را بپذیریم گام بعدی را برمی‌دارند و می‌گویند که چون این مجموعه از قانونمندی‌های بازار، براساس موازین علمی کشف شده است پس جدا از نظامهای ارزشی است و لذا اسلامی و غیراسلامی ندارد. بدین ترتیب، دو دسته از مسائل مطرح می‌شود: اول اینکه اقتصاد اسلامی، این علم اقتصاد را می‌پذیرد که در آن صورت بایستی منطبق بر دلالت‌های این علم، امور اقتصادی را تنظیم کند. به عبارت دیگر، نمی‌توان علم اقتصاد و قانونمندیهای بازار را بپذیرفت ولی امور اقتصادی جامعه را مبتنی بر احکام الهی تنظیم کرد. دوم اینکه یا احکام الهی همسو با سیاستگذاریهایی است که هماهنگ و سازگار با آن نظریات علمی اقتصادی است یا آنکه همسو نیست. اگر همسو بود که اشکالی ندارد. اما اگر همسو نبود، می‌گویند حالا اصرار بر اجرای آن احکام الهی، موجب می‌شود که تنظیمات اقتصادی به بیراهه برود که جز رکود اقتصادی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

حتی اگر مقاومت کنیم و عملکرد بازار را درست نپذیریم و فعالیت‌هایی را در بازار قابل قبول بدانیم که با موازین شرعی در تعارض نباشد، آنگاه علم اقتصاد، محدود به کشف قانونمندیهای بازار در محدوده همان

سازوکارها و فعالیتهایی است که به تأیید موازین شرعی رسیده است. در این حالت، اقتصاد اسلامی، زیرمجموعه‌ای از همان علم اقتصاد خواهد شد با این ویژگی که پسوند اسلامی در آن، نمی‌تواند هیچ نقشی جز محدود کردن دایره شمول علم اقتصاد ایفا کند.

اشکال اصلی بحث این است که اساساً واژه «بازار»، به معنای نظام یا «سیستم» نیست بلکه نهاد است. نهاد بار ارزشی ندارد اما نظام حتماً بار ارزشی دارد زیرا آنچه در زندگانی و تمدن‌ها در واقعیت‌های تاریخی دیده و می‌بینیم ترکیبی از نظامهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. مبانی ایدئولوژیک و ارزشی، در هر سه نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متبلور می‌شود. بازار، مبنای ارزشی ندارد و لذا نمی‌تواند نظام باشد. اما «بازار آزاد» که مبتنی بر نظام ارزشی لیبرالیسم است یک نظام است. اگر نظام اقتصاد سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم را مترادف با «نظام بازار آزاد» بدانیم آنگاه به راه خطا نرفته‌ایم و هیچ یک از نتایجی که قبلاً به آن اشاره کردم حاصل نخواهد شد و بدیهی است که اقتصاد اسلامی مبنائاً با نظام بازار آزاد متعارض است.

به این نکته هم اشاره کنم که برخی اقتصاددانان در کشور ما برای دفاع از عنوان «نظام بازار»، به متون غربی مراجعه می‌کنند و مواردی را پیدا می‌کنند که نویسندگان غربی از عنوان «نظام بازار» استفاده کرده‌اند و همین امر را نشانه‌ای از صحت استدلال خودشان می‌پندارند. متأسفانه این افراد، متوجه نیستند که اگر مطلبی به انگلیسی نوشته و به چاپ رسیده باشد دلیلی ندارد که صحیح باشد. آن دسته از نویسندگان غربی که از عنوان نظام بازار استفاده می‌کنند یا دانش کافی ندارند یا آنکه

آگاهانه می خواهند با این ترفند، نظام بازار را جایگزین کاپیتالیسم کنند و چون سوسیالیسم شوروی هم از بین رفته، پس همه «ایسم» ها که حکایت از بار ایدئولوژیک دارد از مطالعات اقتصادی حذف می شود و اقتصاد اسلامی نیز در چنین اوضاع و احوال، بار ارزشی خود را به طور طبیعی از دست خواهد داد.

۳- شکست سازوکار بازار: علت بحران؟! ❁

البته تصدیق می کنیم که بازار در هر نظام اقتصادی، سازوکارهایی دارد که می توان قانونمندیهای آن را کشف کرد به شرط آنکه بازار را به مثابه نهاد، جدا از نظام اقتصادی که مبنای ایدئولوژیک دارد تجزیه و تحلیل نکنیم و سیاستگذاریها و تنظیم امور اقتصادی را مبتنی بر دلالت قانونمندیهای آن که مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک است تدوین نکنیم. بازار، در نظام سرمایه داری و یا در نظام اقتصاد اسلامی، جدا از این حکم نیست. آنچه امروزه در کشورهای سرمایه داری ملاحظه می کنیم ظاهراً «شکست سازوکار نظم بازار»^۱ است، اصطلاحی که یکی از بزرگترین اقتصاددانان معاصر نظام سرمایه داری بکار برده است. به عبارت دیگر، بحث اقتصاددانان کشورهای سرمایه داری این است که به علت خطای سیاستگذاریها توسط نهادهای بزرگ مالی و بانکی در حوزه اعتبارات، سازوکار نظم بازار در اقتصاد سرمایه داری بهم خورده و این بحران بزرگ ایجاد شده است. آنچه ما می گوئیم این است که

۱ Failure in Market Discipline Mechanism

۲ به کتاب اینجانب: ماهیت و علل بحران مالی ۲۰۰۸ از انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصنحت نظام مراجعه شود.

بحران در نظام سرمایه‌داری، ذاتی است و سازوکار انتظام یا به قول این اقتصاددانان، دیسیپلین بازار در این نظام که مبتنی بر لیبرالیسم اقتصادی است و هدفی جز تکاثر سرمایه ندارد همواره متزلزل بوده و در معرض از هم گسیختگی است و ربطی به این دسته از سیاست‌گذارها یا آن دسته از عملکرد نهادهای مالی ندارد. اقتضای تداوم حیات این نهادهای مالی، تکاثر سرمایه و توسعه هر چه بیشتر سازوکار سودآوری است که طبعاً چنین بحران‌هایی را به دنبال داشته و خواهد داشت.

به عبارت دیگر، این روزها در برخی محافل غربی و محافل وابسته به آن‌ها در ایران می‌گویند که اگر این بحران به وجود آمده به خاطر انحراف سیاست‌گذاری‌های اعتباری و مالی از موازین سرمایه‌داری و یا از موازین بازار است که منظور ایشان البته موازین بازار آزاد است. به عبارت دیگر، معتقد هستند که این اشتباه سیاستمداران و سیاست‌گذاران اقتصادی بوده که این نظام را به بحران انداخته است. می‌گویند که اصل نظام پاک و منزّه است اما خطاهای جدی به ویژه در حوزه اعتبارات توسط نهادهای بزرگ بانکی و مالی، به بحران منجر شده است. بنابراین اگر اجازه بدهیم این بنگاه‌هایی که با بحران مواجه شده‌اند واقعاً ورشکست بشوند و از بین بروند آنگاه نظام دوباره شکوفا می‌شود. باید اجازه داد که بازار آزاد کار خودش را به درستی انجام بدهد. ملاحظه می‌شود که این دسته از اقتصاددانان به جای زیر سوال بردن نظام اقتصادی، نظام‌های سیاسی و مدیریتی را زیر سوال می‌برند، شرکت‌های بزرگ را زیر سوال می‌برند برای اینکه صحت، کارایی و حتی تقدس نظام سرمایه‌داری را حفظ کنند.

ارتباط متقابل نظامهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

این دیدگاه غافل از یک حقیقت اساسی در تحلیل نظامهاست. هر کسی که با مفهوم نظامها به درستی آشنا باشد به پیوند مبنایی بین نظام اقتصادی با نظام سیاسی اذعان می کند و این هردو را متأثر از نظام فرهنگی دانسته و این هر سه را بر یکدیگر تأثیرگذار می داند. مگر می شود تصور کرد که نظام سیاسی که ضرورتاً در بستر نظام اقتصادی شکل می گیرد مستقل از آن باشد؟ در نظام سرمایه داری، نظام سیاسی حافظ منافع نظام اقتصادی است و نظام فرهنگی و ارزشی مؤید و توجیه کننده هر یک از این دو نظام و متأثر از آنهاست.

شما ببینید نظام سیاسی که اکنون ما در کشورمان داریم حاصل نظام اقتصادی زمان پهلوی نبوده و حاصل نظام اقتصادی بعد از انقلاب اسلامی هم نیست، این یک نظام متکی بر دیدگاه الهی است. نظام سیاسی در جمهوری اسلامی ایران متکی بر فقه شیعه و اصل امامت است، به همین دلیل است که آن را حکومت اسلامی می دانند. من همیشه بر این اعتقاد بوده ام که از دیدگاه نظری، تنها جایی که می توانیم تصور کنیم یک نظام سیاسی بتواند متأثر از نظام اقتصادی نباشد بلکه نظام اقتصادی متناسب با خودش را تولید بکند فقط در نظامهای الهی است. ریشه نظام سیاسی الهی در ساز و کارهای موجود در نظامهای اقتصادی نیست بلکه در کلام وحی و موازین الهی است و لذا می تواند ساز و کارهای موجود در نظامهای اقتصادی را شکل دهد. اگر ما در کشور خودمان این حقیقت را به وضوح نمی بینیم برای این

است که من و شما به اندازه کافی کار فکری در الگوسازیهای اقتصادی که متناسب با نظام سیاسی و نظام فرهنگی اسلامی باشد نکرده‌ایم. مطالبات مقام معظم رهبری را همه دیده و شنیده‌ایم. ایشان جلوتر از همه اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم اقتصادی و سیاسی حرکت می‌کنند و رهنمودهای ایشان در ضرورت ساختن الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، یکی از آخرین مطالبات ایشان است که از دیدگاه من دقیقاً در همین راستاست.

حاصل کلام تا اینجا این بود که یکی از نتایج این بحران و پیامد سیاسی آن، تزلزل و تردید جدی است که در دیدگاههای مردم امریکا و اروپا در خصوص رابطه بین دموکراسی با نظام سرمایه‌داری به وجود آمده و مشخص شده که این دو، علی‌رغم تبلیغات چندین ساله، هماهنگ و سازگار با یکدیگر نیستند. هدف مسئولان و سیاستگذاران در آمریکا و اروپا برای مقابله با این بحران، نجات سرمایه است، نجات بنگاه‌های مالی و بانک‌ها است، نه نجات خانوارها به ویژه طبقات متوسط و محروم. این نکته کاملاً روشن شده است که دموکراسی غربی، حکومت توده‌های مردم نیست بلکه حکومت نهادهای بزرگ مالی است. هدف از برنامه نجات نیز چیزی جز نجات سرمایه و نهادهای مالی نیست زیرا اساساً توده‌های مردم جایگاهی در نظام سرمایه‌داری ندارند.

❖ ۴- فشار بر توده‌های مردم برای حل بحران مالی

همه می‌دانیم که جنبش وال استریت یا جنبش ۹۹ درصدی ادامه همان بحران اعتباری و مالی است که در سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی با

سقوط قیمت سهام در بورسهای آمریکا آغاز شد و بلافاصله بورسهای بزرگ در سایر نقاط جهان را تحت تأثیر قرار داد و به بحران همه جانبه مالی تبدیل شد که بعد از چند ماه، آثار بحران اقتصادی آن به صورت بیکاری و رکود اقتصادی در همه کشورهای صنعتی غربی ظاهر شد. شرح این ماجرا و دلایل وقوع این بحران را در کتاب ماهیت و علل بحران ۲۰۰۸ تا حدی شرح داده‌ام. اما در اینجا به این نکته اشاره می‌کنم که سه سال استمرار بحران ۲۰۰۸ و مصادره هزاران خانه مسکونی توسط بانکها به این دلیل که صاحبان آن خانه‌ها نتوانستند اقساط وامهای رهنی خود را بپردازند و بیکار شدن صدها هزار نفر، طبعاً بحرانهای بزرگ اجتماعی را به دنبال داشته و خواهد داشت. جنبش وال استریت که در ۱۷ سپتامبر سال جاری به صورت اجتماع کوچکی از معترضین در نیویورک آغاز شد سرآغاز ظاهر شدن این بحرانهای اجتماعی بود که ریشه‌های اقتصادی آن در خلال سه سال گذشته شکل گرفته بود و بالاخره می‌بایستی از یک جایی آغاز شود.

اما نکته مهم این است که توده‌های مردم به خوبی این حقیقت را درک کرده‌اند که علت اصلی این بحران، عملکرد نامناسب و حرص و ولع و زیاده‌خواهی‌های بنگاههای بزرگ مالی و اعتباری در آمریکا بوده است. به همین دلیل وال استریت که در واقع نماد نظام مالی و اعتباری آمریکاست هدف معترضین قرار گرفت و اشغال وال استریت، شعار اصلی تظاهرکنندگان شد. همین طور که می‌دانیم در فاصله کمتر از دو ماه این تظاهرات به بیش از صد شهر بزرگ آمریکا توسعه یافت. اما به موازات همین بحران اجتماعی که در آمریکا اتفاق افتاده، شاهد

بحران دیگری در اروپا هستیم که به بحران بدهی های دولتی شناخته می شود. دولت آمریکا هم البته در رأس بدهکاران جهانی است که به این مسئله در خلال عرایض اشاره خواهیم کرد. اما بحران بزرگی که هم اکنون یونان را فراگرفته و ایتالیا، پرتغال و ایرلند و اسپانیا را به شدت تهدید می کند همه ناشی از بحران بدهی های این کشورهاست. این بحران، تمام ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا را در معرض خطر قرار داده و تنها اقتصادهایی که ظاهراً توان قابل ملاحظه ای در مقابل این بحران دارند آلمان و فرانسه و انگلستان و برخی دیگر کشورهای کوچکتر همچون بلژیک و لوگزامبورگ هستند. اما مسئله اصلی که این کشورهای بدهکار مانند یونان و ایتالیا دارند این است که حجم عظیمی وام به صورت یورو دریافت کرده اند اما به علت ناتوانی اقتصادی به ویژه ناتوانی در رقابت با کشورهای قوی تر در حوزه یورو، اکنون توان بازپرداخت وام های خود را ندارند. حجم این وامها در یونان و ایتالیا حتی از مرز تولید ناخالص داخلی آنها هم گذشته است، یعنی این کشورها، بیش از درآمد ملی خودشان، بدهکار هستند. بحران ۱۷ کشور حوزه یورو، بحران جدی است که نظام مالی جهانی تاکنون مشابه آن را تجربه نکرده است.

مشکلات ۲۷ عضو اتحادیه اروپا و ۱۷ عضو حوزه یورو ریشه دارتر از این بدهی هاست و به تفاوت های فرهنگی بین این کشورها مرتبط است که البته این تفاوت در فرهنگها، موجب تفاوت در نظام های سیاسی و سازوکار اتخاذ سیاست های پولی و مالی در هر یک از کشورها با توجه به منافع ملی هر یک از آنها می شود. به این مسئله در خلال عرایض

اشاره بیشتری خواهم کرد. اما در همین جا به این نکته اشاره می‌کنم که آنچه تاکنون از سوی مقامات پولی و مالی این کشورها در مقابله با بحران بدهی‌ها بیان شده است چیزی جز تقاضای کمک از قوی‌ترین اقتصاد اتحادیه اروپا یعنی آلمان و استقرار بیشتر نبوده است. به عبارت دیگر، راهکار دولتمردان این کشورهای بدهکار، چیزی نیست جز رفتن به سوی بدهی‌های بیشتر. با استقرار بیشتر می‌خواهند فشار بدهی‌های خود را کمتر کنند.

اما دو مشکل وجود دارد. اولاً اینکه حجم بدهی این کشورها آنقدر بالاست که با استقرار بیشتر و حتی انتشار حجم عظیمی از اوراق قرضه دولتی، فقط می‌توان فشار این بدهی‌ها بر اقتصاد ملی را در کوتاه‌مدت تا حدی تخفیف داد و حل مسئله بدهی‌ها در میان‌مدت و بلندمدت، هنوز به قوت خود باقی است و ثانیاً، استقرار بیشتر که در واقع افزایش حجم کل بدهی این کشورهاست در نهایت بایستی توسط توده‌های مردم پرداخت شود، یعنی این راهکارها در نهایت چیزی جز افزایش فشار بر طبقات متوسط و محروم نخواهد بود، زیرا سیاست نهادهای مالی و بانکی که خود مسبب و علت اصلی این بحرانها بوده‌اند همیشه این بوده که فشارهایی را که متوجه آنهاست به اقشار متوسط منتقل کنند. دولتها نیز کمافی السابق و به اقتضای ماهیت نظام سرمایه‌داری در خدمت این نهادهای مالی هستند، به همین دلیل است که این روزها مرتباً از «طرح ریاضت اقتصادی» صحبت می‌شود و راهکار دولتها از انگلستان گرفته تا یونان، در محور طرح ریاضت اقتصادی خلاصه می‌شود، یعنی این توده‌های مردم هستند که باید فداکاری

کنند، باید ریاضت بیشتری تحمل کنند، باید برای فشارها و محرومیت بیشتر اقتصادی آماده شوند تا حال و احوال نهادهای مالی و غولهای سرمایه‌داری بهتر شود.

❖ ۵- نگاه مجدد به واژه سرمایه‌مداری و اقتصاد اسلامی

به همین دلیل است که در ابتدای عرایض به واژه سرمایه‌داری اشاره کردم که چه بهتر بود که در گذشته واژه کاپیتالیسم به سرمایه‌مداری و نه سرمایه‌داری ترجمه می‌شد تا سوء تفاهم‌ها مرتفع می‌شد. منظور از نظام سرمایه‌داری یا سرمایه‌مداری همین است که برای رفع بحرانی که نهادهای مالی غیرمسئول ایجاد کرده‌اند، نهادهایی که جز به منافع خود نمی‌اندیشند و کوچکترین مسئولیتی در قبال جامعه و توده‌های مردم احساس نمی‌کنند، مردم عادی باید خسارت بپردازند و زندگی پرمشقت اقتصادی را تحمل کنند زیرا که عملکرد این نظام، بر مدار سرمایه و تکاثر سرمایه به هر قیمت و به ویژه با هر ابزار غیراخلاقی شکل گرفته است.

درک این مسئله برای مدافعان اقتصاد اسلامی بسیار مهم است. سرمایه‌داری به معنای داشتن سرمایه نیست، اگر نظامی به اندازه کافی سرمایه نداشته باشد که به لحاظ اقتصادی فلج خواهد شد. نظام اقتصاد اسلامی که نظام فقر و فقرا نیست، سرمایه از ارکان نظام تولیدی در اقتصاد اسلامی است. مخالفت ما با نظام سرمایه‌داری، مخالفت با تنظیم امور اقتصادی بر مدار سرمایه است. بر مدار سرمایه یعنی چه؟ یعنی اینکه همه نهادهای اقتصادی اعم از بانکها، شرکتهای سرمایه‌گذاری،

نهادهای مالی و نظایر آن و همه سیاستگذاران دولتی در همه نهادهای دولتی همچون بانکهای مرکزی و در سطح جهانی همچون سیاستهای صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بانک مرکزی اتحادیه اروپا و نظایر آن و حتی حقوق مالی و اقتصادی و قوانین شرکتها، بانکها، نهادهای سرمایه‌گذاری همه و همه بر محوریت سرمایه شکل گرفته و هدفی ندارند جز حمایت از نهادهای بزرگی که متکفل تکاثر سرمایه هستند. به چه قیمتی؟ به هر قیمتی، حتی به قیمت به وجود آمدن بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ میلادی که آثار سوء آن امروز به صورت جنبش وال استریت در آمریکا و بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپا و بحران یورو در ۱۷ کشور عضو حوزه یورو ظاهر شده است که بحرانهای اجتماعی و فشار بر طبقات محروم که ناشی از این نابسامانی‌های مالی و اقتصادی در سطح کلان است تا سالها استمرار خواهد یافت. نکته بسیار مهم اینجاست که هیچ یک از این نهادهای مالی که ایجادکننده این بحران بزرگ بوده و هستند محاکمه و مجازات نمی‌شوند بلکه برعکس، همه سیاستها به سمت کمک و حمایت از آنها جهت‌گیری کرده است. به این نظام اصطلاحاً می‌گوییم سرمایه‌داری یا سرمایه‌مداری.

اما نباید از این نکته غافل بود که این نظام اقتصادی، نظام سیاسی متناسب با خودش را می‌طلبد، نظام سیاسی‌ای که همه نهادهای آن، مسئولیت امنیت سرمایه و ایجاد فضای مناسب برای رشد و تکاثر سرمایه را برعهده دارند. به همین دلیل است که عرض می‌کنم اینگونه نظامهای سیاسی، هماهنگ با چنین نظامهای اقتصادی است که ذاتاً بحران‌زاست. الان که سخن ما به اینجا رسید به این نکته هم اجمالاً اشاره

می‌کنم که نظام اقتصاد اسلامی مبنائاً با نظام سرمایه‌داری همچین با نظام سوسیالیسم در تعارض است زیرا که مبنای نظام اقتصاد اسلامی، موازین الهی و احکام شرعی است و ساختار نظام سیاسی در اسلام، ملهم و متخذ از نظام اقتصادی نیست بلکه مستقیماً برگرفته از احکام حکومت اسلامی است، و این امر، وجه تمایز نظامهای الهی با نظامهای مادی است چه کاپیتالیسم باشد چه سوسیالیسم، زیرا که مبنای این هر دو نظام، مادی است.

۶- تعارضات مبنائی در رسیدن به راهکارهای علمی در مقابله با

بحران

بحران اعتباری و مالی که در سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی در وال استریت آمریکا اتفاق افتاد سریعاً تمام مراکز بزرگ مالی جهان را از چین گرفته تا اروپا تحت تأثیر قرار داد. چرا؟ چون سرمایه و نهادهای مالی بزرگ، فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کنند و در واقع جهانی شده‌اند. امروزه به اطمینان می‌توان گفت که بازار سرمایه، تنها نهادی است که به معنای واقعی جهانی شده است. بنابراین، وقتی بحرانی در این بازار جهانی ایجاد می‌شود راهکار آن نیز بایستی جهانی باشد، یعنی با مشارکت و همکاری همه سیاستگذاران و دست‌اندرکاران و نهادهای بزرگ سیاسی و مالی بایستی برنامه‌های تثبیت مالی که مورد قبول همه باشد طرح‌ریزی کرد و با هماهنگی کامل آن را به اجرا گذاشت و نظارت جمعی در نحوه اجرا و بررسی دقیق و آثار اجرای این برنامه‌ها داشت و متناسباً در سیاستگذارها تجدیدنظر کرد. اما آیا در عمل اینگونه بوده است؟ آیا

اساساً با توجه به ویژگیهای نظام سرمایه‌داری می‌تواند اینگونه باشد؟
قبلاً عرض کردم که روابط متقابل نظامهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی
ایجاب می‌کند که نظام‌هایی که مبانی آنها مادی است، مانند کاپیتالیسم
و سوسیالیسم، نظام سیاسی متناسب با نظام اقتصادی رشد و توسعه
داشته باشد و این هر دو تحت تأثیر نظام فرهنگی، به هماهنگی برسند
و در فرآیندی پویا، از طریق تأثیر و تأثر متقابل، یکدیگر را تقویت
کنند. مجدداً عرض می‌کنم که فقط در نظامهای الهی است که به
علت مبنای غیرمادی، نظام سیاسی تحت تأثیر نظام اقتصادی نیست
زیرا مستقیماً بر طبق احکام الهی شکل می‌گیرد که نمونه بارز آن در
حکومت اسلامی، نظام ولایت می‌باشد.

به بحث خودمان برگردیم. عرض کردم که علی‌رغم ضرورت هماهنگی
بین نظام اقتصاد سرمایه‌داری با نظام سیاسی که به نحوی مبتنی بر
لیبرالیسم است این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که سرعت رشد
و تحول در نظامهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با یکدیگر متفاوت‌اند
زیرا موتورهای محرکه متفاوت دارند. نظام اقتصادی به شدت تابع رشد
دانش فنی است. از این رو، با توجه به شتاب زیاد در رشد دانش فنی در
اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم، سرعت توسعه نظام اقتصادی و به تبع
آن، نهادهای مالی، به مراتب فراتر از رشد نظام سیاسی و فرهنگی بود
و لذا هماهنگی بین این سه نظام دستخوش دگرگونی شد. به عبارت
دیگر، به علت رشد سریع اقتصادی در قرن بیستم و ضرورت دسترسی
به بازارهای جهانی برای فروش کالاها و خدمات، ملاحظه می‌شود که
هم اکنون بازار سرمایه به درستی جهانی شده اما نظامهای سیاسی

در کشورهای سرمایه‌داری، هنوز به درجات مختلف متأثر از معیارها و ارزشهای فرهنگی و تاریخی آنهاست.

با اینکه نهادهای بزرگ مالی، اعتباری و بانکی و سرمایه‌گذاری کوچک‌ترین توجهی به معیارها و منافع ملی و نظام ارزشی ندارند، نظامهای سیاسی هنوز به منافع ملی می‌اندیشند و در تصمیم‌گیریها و سیاستگذاریهای خود، جایگاه ویژه‌ای برای منافع ملی قائل هستند. همین امر، منشأ بروز تعارض و عدم هماهنگی بین پویایی نظام اقتصاد سرمایه‌داری و جهت‌گیری نظامهای سیاسی در این کشورهاست. البته ناگفته نماند که توجه و عنایت به منافع ملی در سیاستگذاریهای اقتصادی تا حد زیادی در دهه‌های اخیر در کشورهای سرمایه‌داری تضعیف شده و اتحادیه اروپا نمونه بارزی از آن است. به عنوان مثال، قبول یورو به عنوان پول ملی توسط ۱۷ کشور حوزه یورو از بین ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، و پذیرفتن پارلمان اروپا در کنار پارلمانهای ملی در اتحادیه اروپا شاهدی بر این مدعاست.

از سوی دیگر، تفاوت‌های فرهنگی که ریشه‌های تاریخی نیز دارد در بین کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا مانند انگلستان، فرانسه و آلمان و ایتالیا به قدری زیاد است که تصور همگرایی سیاسی بین این کشورها حتی در بلندمدت بسیار خوش‌بینانه است. یکی از دلایل اصلی در فقدان برنامه جامع تثبیت مالی و نظارت بر عملکرد نهادهای بزرگ پولی و مالی به منظور مقابله با بحران جاری در اتحادیه اروپا، همین تعارض موجود بین جهانی شدن سرمایه از یک سو و توجه به منافع ملی در اتخاذ سیاستهای پولی و مالی در محافل بین‌المللی از سوی دیگر است.

تحلیل بیشتر دلایل این تعارض، خارج از موضوع این سخنرانی است. اما به همین قدر اکتفا می‌کنم که دولتمردان و سردمداران نظام‌های سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری قطعاً و یقیناً از کارگزاران و مستخدمین نهادهای بزرگ مالی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری هستند اما به هر حال بایستی به ملتهای خود به ویژه به طبقات متوسط و محروم نیز پاسخگو باشند. با اینکه در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، امنیت و تکاثر سرمایه اصل است و توده‌های مردم جایگاهی در مدیریت بازار سرمایه و نهادهای مالی ندارند، اما عدم توجه به رفاه طبقات محروم قطعاً بحرانهای اجتماعی ایجاد می‌کند که نظام سیاسی را مستقیماً هدف قرار می‌دهد. یکی از ریشه‌های عدم ثبات در نظام سرمایه‌داری همین تعارض موجود بین نظام اقتصادی و نظام سیاسی است که به نظر می‌رسد هیچگاه قابل رفع نباشد زیرا مادامی که توده‌های محروم و مستضعف بتوانند در شکل‌گیری نظام‌های سیاسی نقش‌آفرینی کنند که می‌توانند، این تعارض همچنان باقی خواهد ماند. شاید یکی از دلایلی که ما معتقدیم نشانه‌های خداوند متعال و اراده و مشیت الهی را می‌توان در رفتار و عملکرد و موضع‌گیریهای طبقات محروم و توده‌های مستضعف دید همین امر باشد. جنبش وال استریت یا جنبش ۹۹ در سدی، یکی از همین آیات الهی است.

۳ ۷- شکست صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و شکست

اجلاس سران گروه ۲۰ در حل بحران

به بحث اصلی برگردیم. می‌خواهم این نکته را نشان دهم که دولتهای

حاکم در کشورهای سرمایه‌داری در عمل نتوانسته‌اند به راه حلی برسند که مستقل از منافع ملی هر یک از آنها، بتواند راهکاری متناسب با ویژگیهای جهانی این بحران بزرگ را طراحی کند. به دو نمونه اشاره می‌کنم:

نمونه اول مربوط به عکس‌العمل دولتها بعد از بروز بحران بزرگ سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی بود. حدود یک ماه بعد از ظهور و فراگیر شدن این بحران، اجلاس مشترک سالیانه صندوق بین‌الملل پول و بانک جهانی در اکتبر ۲۰۰۸ برگزار شد. همه محافل علمی و سیاسی جهان چشم به نتایج این اجلاس دوخته بودند تا ببینند این دو نهاد بزرگ پولی و مالی نظام سرمایه‌داری چه موضعی را اتخاذ می‌کنند و چه راهکاری مطرح می‌کنند. فراموش نکنیم که بعد از سقوط بی‌سابقه سهام در وال استریت و سرایت فوری آن به سایر بورسهای بزرگ در کشورهای سرمایه‌داری و ورشکستگی برخی نهادهای بزرگ مالی و بانکی، اعتماد در نظام سرمایه‌داری به شدت تضعیف شده بود و لذا راهکار فوری و ضروری این بود که اعتماد را به مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان برگردانند تا با افزایش تقاضا و در پی آن افزایش عرضه، چرخه‌های اقتصاد به حرکت بیفتد و قیمت سهام افزایش پیدا کند و اعتماد به بازارهای مالی و اعتباری برگردد و این مسیر تا ایجاد رونق اقتصادی استمرار پیدا کند.

راجع به اجلاس مشترک سالیانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در اکتبر ۲۰۰۸ میلادی، نکاتی را به اختصار در کتاب کوچک ماهیت و علل بحران ۲۰۰۸، بیان کرده‌ام و در اینجا برخی عبارات را از آن کتاب،

بازخوانی می‌کنم. رئیس وقت صندوق بین‌المللی پول^۱ در سخنرانی خود مورخ ۱۳ اکتبر ۲۰۰۸ بعد از بیان این نکته که خروج از این بحران جز از طریق همکاری‌های نزدیک و سازنده بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود، چنین می‌گوید «تا همین روزهای آخر هفته^۲ [شاهد آن بودیم] که شکسته شدن اعتماد در بازارها تقریباً با شکسته شدن اعتماد بین کشورها همگام و همساز بوده است. ما شاهد روندی بسیار ناخوشایند در اتخاذ تصمیمات و تدابیر یک سویه از طرف دولتها بودیم که [صرفاً] منافع ملی را مد نظر داشت.»

اظهار نظر رئیس وقت صندوق بین‌المللی پول بسیار سنجیده و صحیح است زیرا هر کشوری نگران آن بود که کشور دیگر از فرصتهای فراهم شده در این بحران، به نحو مقتضی بهره‌برداری کند و به ضرر دیگری به منافع خود برسد. بنابراین، توجه به منافع ملی در اجلاس‌های بین‌المللی ضرورتی غیرقابل اجتناب بوده و هست و تا آینده قابل پیش‌بینی همچنان خواهد بود.

نمونه دوم، مربوط به اجلاس‌های سران گروه ۲۰ است. ملاحظه می‌کنیم که اجلاس‌های سران گروه بیست که از سه سال قبل تاکنون مرتباً برگزار شده است هیچگاه نتوانسته به راهکارهای مؤثر برای حل بحران برسد. اعاده اعتماد به بازار و فعالان بازار، سیاستی بود که در نشست‌های سران کشورهای گروه بیست که بعد از بحران ۲۰۰۸ برگزار شد، همواره دنبال می‌شد. متأسفانه به جای اینکه سران این کشورها بتوانند به تصمیمات مؤثر و کارا در کنترل بحران برسند فقط از منافع

1 Dominique Strauss-Kahn

۲ یادآور می‌شود که ۱۳ اکتبر روز یکشنبه و تعطیلات آخر هفته بود.

ملی از دست رفته خود صحبت کرده‌اند و تعداد زیادی عکس یادگاری دسته‌جمعی با لبخند گرفته‌اند که این پیام را به بازارهای مالی بدهند که ما سران کشورهای بزرگ صنعتی با یکدیگر هم‌نوا و هماهنگ هستیم بدین امید که بتوانند اعتماد را به بازارهای مالی برگردانند. شکست چنین سیاست‌هایی کاملاً روشن و بدیهی است.

خوشبختانه این لبخندها بیش از سه سال نتوانست استمرار داشته باشد و سرانجام چهره واقعی تضاد منافع ملی بین این کشورها آشکار شد. با اینکه آخرین اجلاس گروه بیست که همین دو هفته قبل برگزار شد دقیقاً به همان نتایجی رسید که در اجلاس‌های گذشته به آن دست یافته بودند یعنی تعداد زیادی عکس دسته‌جمعی با لبخندهای مصنوعی، اما یک اتفاق دیگر نیز افتاد: به شکاف موجود و بی‌اعتمادی بین سران گروه ۲۰ اعتراف کردند غافل از اینکه هدف اصلی این اجلاس‌ها، بازگرداندن اعتماد به نظام اقتصادی بود. به عنوان مثال، با توجه به بحران بدهی در یونان و بحرانهای سیاسی و اجتماعی که هم اکنون در این کشور در جریان است، سارکوزی رئیس جمهور فرانسه صراحتاً اعلام کرد که پیوستن یونان به اتحادیه اروپا از روز اول اشتباه بوده است. رئیس جمهور فرانسه حتی جلوتر رفت و گفت یونان با آمارهای ساختگی و غیرواقعی از وضعیت اقتصاد خود، به اتحادیه اروپا دروغ گفته و این اتحادیه را در پذیرش یونان به اشتباه انداخته است!! می‌بینیم کار به جایی رسیده که خودشان یکدیگر را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند و در عین حال امیدوارند که اجلاس گروهی دروغگو و فرصت‌جو که به چیزی جز بهره‌برداری از بحران برای تأمین منافع ملی

خود فکر نمی کنند بتواند بحران فعلی را که پدیده‌ای جهانی است حل کند!

خلاصه کلام من این است که با توجه به نکاتی که عرض کردم به نظر نمی‌رسد اجلاس سران گروه بیست، یا نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، حتی اجلاس سران ۲۷ کشور اتحادیه اروپا، یا سران ۱۷ کشور حوزه یورو بتواند بحران بدهی‌های کشورهای حوزه یورو را که البته به دنبال بحران سپتامبر ۲۰۰۸ و سقوط سهام در وال استریت و سایر بورسهای بزرگ در جهان شدت گرفت و امروزه یک مسئله کاملاً اساسی و جدی در سطح جهانی است حل کند. بحران یورو می‌تواند دنیای سرمایه‌داری را با بحران جدیدی که کمتر از بحران سقوط سهام در وال استریت نیست به زودی مواجه کند. اختلاف سران کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا یعنی آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا بیش از این حرفه‌است. وقتی آلمان کشورهای فرانسه و ایتالیا را به کم‌کاری و پایین بودن کارایی متهم می‌کند و حاضر نیست هزینه‌های بسیار سنگینی را بپردازد که ناشی از اتخاذ سیاستهای غلط اقتصادی در یونان و ایتالیا و سایر کشورهای حوزه یوروست و وقتی انگلستان کلاً ساز دیگری می‌نوازد و از ابتدا معروف بود که نفوذی آمریکا در اتحادیه اروپاست و اساساً با سیاستهای کلان حوزه یورو همواره مخالفت‌های جدی داشته و هیچگاه دست از منافع ملی خود برنداشته و نخواهد برداشت، چگونه می‌توان امیدوار بود که اجلاس سران اتحادیه اروپا و یا سیاستهای کمیسیون اتحادیه اروپا یا بانک مرکزی اتحادیه اروپا بتواند راهکار جدی برای حل بحران فعلی طراحی کند. این بحران، سرانجام با فشار فزاینده بر

اقتدار محروم و متوسط آمریکا و جامعه اروپا تخفیف پیدا می کند. هزینه شکست عملکرد بازار به ویژه سودجویی های افراطی توسط نهادهای بزرگ مالی که از ویژگیهای ذاتی نظام سرمایه داری در ایجاد بحران است کمافی السابق بایستی توسط طبقات متوسط و محروم پرداخته شود. شاید بتوان گفت تنها کاری که دولتمردان و سردمداران کشورهای عضو اتحادیه اروپا می توانند در کوتاه مدت و میان مدت برای نجات یورو و کنترل بدهی های دولت انجام بدهند تصویب قواعد و ضوابط و آیین نامه های نظارتی بر دخل و خرج کشورهای عضو توسط کمیسیون اروپاست. به عنوان مثال اجازه ندهند که بدهی های دولتی بیش از درصد معینی از تولید ناخالص داخلی این کشورها افزایش پیدا کند. فراموش نکنیم که در وضعیت فعلی، این بدهی ها در مواردی بیش از تولید ناخالص داخلی آنهاست. به هر حال، نظارت بر جریان دخل و خرج کشورها و به ویژه سیاستهای مالیاتی و هزینه های دولتی با پارلمان هر کشور است و اعمال چنین نظارتهایی از طرف بروکسل، طبعاً واکنشهای اجتماعی و سیاسی در کشورهای عضو را به همراه دارد، ضمن آنکه به هر حال این نظارتهای و کنترلهای مالی، توجه به آثار دارد و علل بحران را به کلی فراموش کرده است.

❖ ۸- آشکار شدن ضعف نظام سیاسی آمریکا و اروپا و استمداد از

چین

یکی دیگر از پیامدهای جنبش وال استریت این است که برای توده های مردم در آمریکا و اروپا این حقیقت روشن شد که این کشورها به

لحاظ نهادها و مقامات پولی، مالی، اعتباری و اقتصادی آن طور که قبلاً تبلیغ می‌شد قدرتمند نیستند. سه سال از سقوط سهام در بورسهای بزرگ می‌گذرد و بحران اعتباری و مالی تبدیل به یک بحران کامل اقتصادی شده اما دولتمردان و سیاستگذاران اقتصادی و اجتماعی نتوانسته‌اند جلوی بیکاری فزاینده را بگیرند و اعتماد را به بازارهای پولی و مالی برگردانند و چرخ اقتصاد کشورهاشان را مجدداً به گردش درآورند. از گردهمایی سران کشورهاشان هم چیزی عاید نشده است جز تعدادی عکس‌های دسته‌جمعی. وقتی هم این سردمداران دور هم جمع می‌شوند به جای اینکه از راهکارهایی صحبت کنند که بحران جهانی را هدف قرار می‌دهد راجع به مشکلات اقتصاد داخلی خود صحبت می‌کنند و مرتباً به دنبال این هستند که از چه فرصتی می‌توان برای تقویت اقتصاد ملی خودشان استفاده کرد.

بنابراین، مردم عادی در این کشورها به طور فزاینده‌ای متوجه کاستی‌ها و ضعف‌های جدی در نظام تصمیم‌گیری و سیاستگذاریهای دولتی خود شده‌اند. دولتها هم که هیچ پروایی ندارند که بگویند باید آسیا به کمک آمریکا و اروپا بیاید و در رأس همه، چشم امید به چین دوخته شده است. بسیاری از رهبران کشورهای سرمایه‌داری، صراحتاً اعلام کرده‌اند که راهکار اصلی این است که چین اقدام به خرید اوراق قرضه دولتی در حجم بسیار بالا بکند. متأسفانه این روزها شاهد بوده‌ایم که حتی آلمان که قوی‌ترین کشور اتحادیه اروپا به لحاظ اقتصادی است نتوانسته بیش از ۵۰ درصد از اوراق قرضه‌ای را که اخیراً منتشر کرده است به فروش برساند. از این رو، توجه‌ها نوعاً به چین معطوف شده است.

اما باید دید که چین چه سیاستی را اتخاذ می کند. بحث بسیار جالبی می تواند در این خصوص مطرح شود که طبعاً خارج از موضوع سخنرانی بنده است. اما به این نکته اجمالاً اشاره می کنم که بحران های اخیر در نظام سرمایه داری، برعکس بحران های قبلی، زمینه ساز تغییر در روابط بین الملل شده است که مطالعه آن قاعدتاً با استادان علوم سیاسی است و بنده در این مکان، که دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است، به خود اجازه نمی دهم در محضر استادان علوم سیاسی وارد این قبیل بحثها بشوم. به هر حال، به لحاظ اقتصادی، چین ترجیح داده که فعلاً سکوت اختیار کند و سیاست خاصی را اعلام نکرده است. شاید منتظر تحول رویدادهای جدیدی است که بتواند با اخذ امتیازات بیشتر، اقدامات جدی در خرید اوراق قرضه دولتی اتحادیه اروپا انجام بدهد یا شاید به دنبال خرید ذخایر طلای بعضی از این کشورهای بدهکار است که علی رغم بدهی های هنگفت دولتی، از ذخایر خوب طلا برخوردارند. برای دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی این نکته را نیز عرض کنم که در وضعیتی که اتحادیه اروپا و آمریکا به چین چشم دوخته و در واقع از این کشور کمک می خواهد، مسائل و بحرانهای داخلی چین را نیز نبایستی فراموش کرد. این کشور پر جمعیت، با چنان سرعتی در مسیر رشد اقتصادی حرکت می کند که اختلافات طبقاتی ناشی از این رشد، می تواند بسیار تهدید کننده باشد و ثبات سیاسی چین را به مخاطره بیندازد. از یک سو، انتظاراتی که در خانوارهای چینی برای ارتقای سطح زندگی آنها ایجاد شده است و از سوی دیگر، سرعت رشد اقتصادی در دو سه دهه اخیر با ساختار فرهنگی این کشور اساساً هماهنگی

ندارد. نتیجه چنین ناسازگاریهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در این کشور، پیام آور بروز بحرانهای اجتماعی در آینده نه چندان دور است که عمدتاً ناشی از اختلافات طبقاتی است که به طور روزافزون در کشور چین در حال شکل گیری است. بنابراین، اروپا و آمریکای بحران زده می خواهند به کشوری تکیه کنند که خود در معرض بحرانهای اجتماعی و سیاسی قرار دارد. خلاصه کلام اینکه، تحولات اخیر، این پیامد را برای توده های مردم در آمریکا و اروپا داشته که نظامهای سیاسی و اقتصادی این کشورها نه تنها فاقد اقتداری است که سالها تبلیغ می شد بلکه نهادهای بزرگ سرمایه داری مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و پارلمان اروپا و بانک مرکزی اروپا و کمیسیون اروپا و نظایر آن نیز آن چنان ضعیف و ناتوان هستند که نمی توان امید چندانى به آنها داشت.

۹- تزلزل و تضعیف شدید نظریات اقتصاد سرمایه داری در مجامع

علمی

یکی دیگر از پیامدهای جنبش وال استریت و بحران بدهی های حوزه یورو تزلزل شدیدی است که در محافل علمی جهان نسبت به صحت و استحکام نظریات اقتصاد سرمایه داری ایجاد شده است. بیش از صد سال است که سرمایه گذاریهای بسیار سنگینی در تولید نظریات اقتصادی در دانشگاههای بزرگ به ویژه در آمریکا و انگلستان برای اثبات قدرت و انسجام اقتصاد سرمایه داری انجام شده است. حجم عظیمی از دانش مدون، تولید شده است به طوری که برنامه های درسی همه دانشگاههای جهان را در سطوح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری اقتصاد تغذیه

فکری می‌کند. برنامه‌های درسی ما در دانشکده‌های اقتصاد کشور نیز خارج از شمول این قاعده نیست. شاید یکی از موانع توسعه در مطالعات اقتصاد اسلامی در کشور ما رسوباتی است که این مجموعه از دانش اقتصاد سرمایه‌داری در ذهن من استاد و دانشجویانی که ما تربیت کرده‌ایم بر جای گذاشته است. این رسوبات مانع نوآوری‌های علمی است، مانع ارتقاء دانش بومی شده اقتصادی است و موجب کند شدن حرکت در مسیر اقتصاد اسلامی است. اما بحران سال ۲۰۰۸ میلادی و ناتوانی اقتصاددانان بزرگ آمریکا و انگلستان و ضعف شدید تئوریک در مجموعه دانش موجود اقتصادی در مقابله با این بحران موجب شده است که نسبت به توانایی و انسجام و قابلیت این نظریات اقتصادی تردیدهای جدی مطرح شود. دانشجویان و استادان اقتصاد در همه دانشگاه‌های معروف دنیا به وضوح می‌بینند که راهکارها و سیاست‌های مؤثر و کارایی از دانش اقتصاد سرمایه‌داری برای مقابله با بحران یا رفع پیامدهای منفی آن و یا حداقل مهار کردن آن در خلال سه سال گذشته صادر نشده است.

دانشگاه‌های بزرگ آمریکا، از مراکز معتبر تولید دانش اقتصاد در جهان هستند. با وجود این، آمریکا بزرگترین بدهکار جهان است. بدهی‌های دولتی آمریکا هم اکنون به مرز ۱۵ تریلیون دلار رسیده است که اندکی کمتر از تولید ناخالص داخلی این کشور است. آمریکا با تکیه بر چنین دانش اقتصادی، تنها کشوری است که در طول چند دهه اخیر بیش از آنچه تولید می‌کند مصرف می‌کند. ناتوانی این کشور در حل این مشکل اساسی، و ناتوانی کشورهای اتحادیه اروپا در حل مشکلات حوزه یورو و

بحرانهای دیگری که به صورت فزاینده در حال شکل‌گیری است همه دلالت بر این می‌کند که ضعف و کاستی جدی در مجموعه تعالیم و دانش اقتصاد متعارف وجود دارد.

اوج توصیه‌های سیاستی که از مجموعه نظرات مشاوران اقتصادی رئیس‌جمهور آمریکا صادر شده که در واقع کاشف از حداکثر توان دانش اقتصاد متعارف می‌باشد، در طرح اخیر آقای اوباما دیده می‌شود. پیشنهاد اخیر ایشان به کنگره این بود که برای حل این بحران باید دو دسته از سیاستهای اقتصادی را در اولویت قرار داد: اولاً افزایش مالیاتها اما به شرط آنکه فشار به طبقات متوسط زیادتر نشود ضمن آنکه موجب نشود تا انگیزه صاحبان سرمایه برای سرمایه‌گذاری کاهش یابد، و ثانیاً کاهش هزینه‌های دولتی اما به شرط آنکه موجب نشود بیکاری زیاد شود. مگر می‌شود مالیاتها را افزایش داد اما انگیزه سرمایه‌گذاری کاهش پیدا نکند؟ در وضعیت بحرانی فعلی، مالیات را باید از سود صاحبان سرمایه و سود شرکتها اخذ کرد. اگر بخواهیم مالیات را از طبقات متوسط و محروم بگیریم که با هدف اصلی منافات دارد. از طرف دیگر، مگر می‌شود در وضعیت بحرانی فعلی، هزینه‌های دولتی را کاهش داد بدون آنکه بیکاری زیاد نشود. مسئله مبتلا به اقتصاد آمریکا و اروپا، هم اکنون بیکاری است آنهم بیکاری رو به افزایش. راهکار این مسئله، افزایش هزینه‌های دولتی است نه کاهش آن. اما اقتصاد بیمار آمریکا و اروپا که گرفتار حجم عظیم بدهی است نمی‌تواند هزینه‌ها را افزایش دهد مگر با استقراض بیشتر که در واقع چیزی نیست جز افزایش بدهی‌ها. اما آنچه در عمل می‌تواند اتفاق بیفتد کاهش

هزینه‌های دولتی به قیمت افزایش فشار بر طبقات محروم و متوسط است که هم اکنون تحت عنوان سیاست‌های ریاضت اقتصادی در این کشورها در دست اجراست. بنابراین بار دیگر ملاحظه می‌کنیم که نظام سرمایه‌داری از چنان ساختاری برخوردار است که خروج از بحران جز از طریق فشار بر طبقات محروم و مستضعف امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل است که این نظام را سرمایه‌داری یا سرمایه‌مداری می‌نامیم و مبانی این نظام را غیرالهی می‌دانیم و می‌گوییم که اقتصاد اسلامی مبنائاً با نظام سرمایه‌داری در تعارض است.

ملاحظه می‌کنیم که چگونه به تناقض‌گویی افتاده‌اند. چاره‌ای هم ندارند. البته نکته بسیار مهمی که می‌خواهم توجه حضار محترم را به آن جلب کنم موضع‌گیری‌های نابجا و ناصحیحی است که رئیس‌جمهور آمریکا در قبال نظریات کارشناسی گرفته است. شرکت معروف استاندارد و پورز^۱ شاید معتبرترین نهاد مالی در اعتبارسنجی و رتبه‌بندی اعتباری کشورها، بانکها و سازمانهای مالی است. این شرکت سابقه بسیار طولانی دارد و تأسیس آن همزمان با حکومت ناصرالدین شاه قاجار بوده، البته ابتدا به صورت یک شرکت فعالیت داشته (استاندارد) و بعداً (همزمان با انقلاب مشروطه در ایران) شرکت دیگر (پورز) تأسیس شده و از میانه قرن بیستم با ادغام در یکدیگر و تحت عنوان استاندارد و پورز فعالیت کرده است. بنابراین نهاد بسیار با سابقه و معتبری است. وقتی این شرکت اعتبارسنجی، رتبه اعتباری آمریکا را به خاطر عملکرد بسیار نامناسب در مدیریت بحران مالی بعد از سپتامبر ۲۰۰۸ و ناتوانی در



کنترل بدهیهای دولتی و فقدان برنامه رضایت بخش در جلوگیری از افزایش این بدهیها، یک درجه تقلیل داد و به اصطلاح از وضعیت سه ستاره به دو ستاره تنزل داد (در تابستان سال جاری) رئیس جمهور آمریکا بلافاصله موضع گیری خصمانه ای کرد و به جای احترام به نظرات کارشناسی این نهاد معتبر بین المللی، چنین گفت: «ما کاری نداریم که برخی شرکتهای اعتبارسنجی چه می گویند، ما همیشه یک کشور سه ستاره بوده، هستیم و خواهیم بود.»^۱ چنین موضع گیریهایی که به وضوح، بی احترامی به نظرات کارشناسی است نه تنها با تبلیغات گسترده نظام سرمایه داری در خصوص استفاده از نظرات کارشناسی در سیاستگذاریهای اقتصادی منافات دارد بلکه روحیه نظامی گری و سلطه جویی نظام سیاسی آمریکا را حتی در قبال یکی از معتبرترین نهادهای کارشناسی این کشور نشان می دهد. با چنین نگرشی، چگونه می توان انتظار داشت که این نظام سیاسی بتواند بر مشکلات و بحرانهای اقتصادی غلبه کند؟

❖ ۱۰- نقش ابزارهای نوین مالی (مشتقات) در ایجاد بحران: اقتصاد حبابی و ضعف نظام سیاستگذاری

البته ناگفته نماند که مشکلات اقتصادی آمریکا ریشه در بازارهای مالی در نظام سرمایه داری دارد، ریشه در استفاده از ابزارهای نوین مالی در بازارهای کاغذی یعنی بازارهای غیرواقعی دارد، ابزارهایی که به «مشتقات»^۲ معروف اند مانند آتی ها و اختیارات و نظایر آن که شرح

1 Despite what some agency may say, we have been and remain to be a AAA+ country.

2 Derivatives

این داستان را تا حدی در کتاب ماهیت و علل بحران ۲۰۰۸ گفته‌ام و در کتاب دیگری که در زمینه معاملات در بازارهای کاغذی نوشته‌ام تحت عنوان «مشقات و مدیریت ریسک در بازارهای نفت»، نکاتی را مطرح کرده‌ام. ریشه بحران آمریکا در همین تحولات و پیچیدگی‌هایی است که در نظام مالی ایجاد شده است که نه تنها اقتصاد این کشور را بحرانی کرد که اقتصاد جهانی را نیز به آتش کشید. اما نکته اصلی عرایض بنده این است که نظام سیاسی و نهادهای نظارتی، توان مقابله با ریشه بحران، یعنی فسادهای ناشی از معاملات در بازارهای کاغذی را ندارند. به قدری استراتژیهای معاملات در این بازارها پیچیده شده و به قدری نهادهای مالی بزرگ از این ابزارها به طرق مختلف برای کسب سودهای عظیم در مدت زمان کوتاه استفاده می‌کنند که مقابله با آن، در وضعیت کنونی، در توان هیچ نهاد نظارتی نیست. از سالهای ۲۰۰۰ میلادی نیز که خطر استفاده از این ابزارها در سودجوییهای کلان توسط بانکها و نهادهای بزرگ مالی تا حد زیادی شناخته شده بود و برخی اقتصاددانان مستقل، این خطرها را به سیاستمداران و مقامات پولی و مالی آمریکا متذکر می‌شدند، هیچ واکنشی ملاحظه نشد تا آنکه بحران ۲۰۰۸ میلادی اتفاق افتاد. اجازه می‌خواهم بسیار کوتاه، این نکته را تا حدی روشن کنم.

اقتصاد آمریکا، یک اقتصاد حسابی یا بادکنکی شده است. معاملات و فعالیت‌های سودجویی و سفته‌بازی از بخشی به بخش دیگر در حال حرکت است تا حسابی ایجاد کند که سودجویان و سفته‌بازان بتوانند منافع خود را به حداکثر برسانند. این فرآیند آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که

این حباب بترکد و حباب دیگری شکل بگیرد. البته ترکیدن این حبابها همان بحرانهایی است که در برخی موارد آن چنان بزرگ و دامنه دار است که بحران فعلی را ایجاد می کند. بحرانی که در سپتامبر ۲۰۰۸ شاهد آن بودیم ناشی از ترکیدن حباب مسکن در آمریکا بود که از حدود سال ۲۰۰۰ میلادی شروع شد و در ۲۰۰۸ میلادی ترکید. وارد جزئیات این بحث نمی شوم. دوستان می توانند به همان کتاب ماهیت و علل بحران ۲۰۰۸ میلادی مراجعه کنند. اما نکته ای که می خواهم توجه حضار محترم را به آن جلب کنم، ناآگاهی رؤسای جمهور وقت آمریکا از عوامل بحران زایی است که در اطراف آنها می گذرد و علی رغم تذکر صاحب نظران مستقل، کوچکترین اعتنایی نمی کنند تا فاجعه ای اتفاق بیفتد.

حدود سال ۲۰۰۶ میلادی بود که فشار اقتصاددانان مستقل و تذکرات متعدد آنان در شکل گیری بحران عظیمی که ناشی از ترکیدن حباب مسکن بود به کاخ سفید رسید. البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترکیدن این حباب و ایجاد بحران در چنین سطح گسترده در جهان، اعطای وامهای رهنی پرخطر^۱ و صدور اوراق بهادار بر پایه این وامها^۲ و معامله این اوراق در بازارهای کاغذی در بورسهای بزرگ جهان بود. به هر حال، رئیس جمهور وقت آمریکا، آقای بوش، نه تنها به این تذکرات و هشدارها توجه نکرد بلکه به اقتصاددانان مستقلی که نگران آینده اقتصاد آمریکا و اقتصاد جهانی بودند تذکر داد که با طرح چنین نظریات منفی و مایوس کننده، مانع سازوکار طبیعی بازار نشوند و بگذارند که بازار کار خودش را بکند. اعلام موضع آقای بوش در ۱۹

1 Sub-prime Mortgage

2 Securitization

ژانویه سال ۲۰۰۶ میلادی در این خصوص چنین است: «اگر قیمت مسکن به شدت افزایش یابد آنگاه مردم اقدام به خرید مسکن نخواهند کرد و همین امر موجب می‌شود که مردم عادات مصرفی خود را تغییر دهند... بگذارید بازار به درستی کار خودش را انجام دهد. من تضمین می‌کنم که سؤالاتی از این قبیل در خلال تاریخ ساخت و ساز مسکن همواره مطرح شده است... [به هر حال] این دقیقاً سازوکار بازار است. اقتصادها باید دوره‌های رشد و رکود داشته باشند.»^۱

ملاحظه می‌شود موضع‌گیری رئیس جمهور قبلی آمریکا نیز همانند رئیس جمهور فعلی آمریکا است که از یک سو حکایت از دنباله‌روی سیاستمداران از برنامه‌هایی است که نهادهای بزرگ مالی دیکته می‌کنند و از سوی دیگر دلالت بر این می‌کند که رؤسای جمهور آمریکا، برعکس تبلیغات رایج، اساساً هیچ احترامی برای نظریات کارشناسی قائل نیستند. این همه، پیام‌آور یک حقیقت است: نظام سیاسی آمریکا یا قدرت درک ماهیت و علل بحرانهای موجود در نظام سرمایه‌داری را ندارد یا آنکه آنچنان به نهادهای مالی و بزرگان سرمایه وابستگی، حتی احساس بندگی، دارد که اساساً نمی‌خواهد یا نمی‌تواند حتی یک لحظه به این نکته توجه کند که بحرانهای اقتصادی، ناشی از عملکرد همین نهادهای سرمایه‌داری است.

1 If houses get too expensive, people will stop buying them, which will cause people to adjust their spending habits... Let the market function properly. I guarantee that your kind of question has been asked throughout the history of home building ... that's just the way it works. Economics should cycle.

به کتاب اینجانب، ماهیت و علل بحران ۲۰۰۸، صفحه ۶۹ مراجعه شود.

نتیجه‌گیری

جنبش ۹۹ درصدی یا جنبش تسخیر وال استریت که از ۱۷ سپتامبر سال جاری (۲۰۱۱) در نیویورک آغاز شد و در کمتر از دو ماه به حدود ۱۰۰ شهر آمریکا توسعه یافت، بازتاب اجتماعی همان بحران مالی بزرگی است که در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی با سقوط قیمت سهام در وال استریت آغاز شد و به سرعت بورسهای بزرگ جهان را با بحران جدی مواجه کرد که هنوز هم ادامه دارد. رکود اقتصادی، بیکاری و کاهش سطح زندگی در کشورهای صنعتی به ویژه آمریکا موجب شد که اعتراضات اجتماعی به صورت جنبش ۹۹ درصدی، وال استریت را که نماد مالی نظام سرمایه‌داری است هدف قرار بدهد. برنامه‌های موسوم به «نجات مالی» که نوعاً در چارچوب تثبیت مالی، یکی بعد از دیگری طراحی شده و به اجرا درآمده‌اند هدفی جز نجات نهادهای بزرگ مالی و اعتباری در نظام سرمایه‌داری ندارند.

مبانی ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری دلالت بر این می‌کند که بحران مالی را بایستی با حمایت از نهادهای مالی برطرف نمود و در این برنامه‌ها، حمایت از خانوارها و بنگاههای کوچک تولیدی جایگاهی ندارد. از این رو پیشنهاد کردیم که چه بهتر بود در ترجمه واژه کاپیتالیسم، به جای سرمایه‌داری از «سرمایه‌مداری» استفاده می‌کردند تا این حقیقت روشن شود که کلیه سیاست‌گذاریهای مالی، اعتباری و اقتصادی در این نظام و کلیه ترتیبات نهادی در این نظام، در مدار تکاثر سرمایه و ایجاد امنیت برای سرمایه به منظور رشد نهادهای مالی برای تکاثر بیشتر سرمایه طراحی و تدوین می‌شود. عکس‌العمل مقامات سیاسی، پولی

و مالی در کشورهای سرمایه‌داری و به ویژه در آمریکا در قبال بحران اخیر نشان داد که دموکراسی به معنای حاکمیت مردم بر مقدرات و نحوه زندگیشان نیست بلکه دموکراسی به معنای حاکمیت سرمایه و صاحبان سرمایه و نهادهای بزرگ مالی است.

درماندگی نظام سرمایه‌داری در مقابله با بحرانی که از سال ۲۰۰۸ میلادی آغاز شد، یعنی در خلال سه سال گذشته، این نکته را روشن کرد که این نظام به ویژه در ابعاد سیاسی و طراحی و تدوین برنامه‌های مقابله با بحرانهای اقتصادی بسیار ناتوان است. نه تنها هنوز هیچ امیدی به حل بحران نیست بلکه کاهش رتبه اعتباری آمریکا توسط مؤسسه معروف اعتبارسنجی استاندارد و پورز، حکایت از این می‌کند که حرکت در سراسی بی بحران همچنان ادامه دارد. این بحران، همچنین نشان داد که نهادهای بزرگ تثبیت و تعدیل اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز فاقد هرگونه توانایی برای حل این بحران هستند.

بحران بدهی‌ها که هم اکنون کشورهای عضو اتحادیه اروپا را در سطح گسترده‌ای دربر گرفته و برخی از این کشورها به ویژه یونان و ایتالیا را با بحرانهای اجتماعی بسیار جدی روبرو کرده است، نه تنها متأثر از بحران بزرگ سپتامبر ۲۰۰۸ آمریکاست بلکه مشکلات و معضلات درونی اتحادیه اروپا، به ویژه در حوزه یورو، نقش کلیدی در این بحران بدهی‌ها ایفا می‌کند. در وضعیت کنونی، امید چندانی نیز به حل بحران یورو در کوتاه‌مدت و میان‌مدت وجود ندارد زیرا کشورهای ضعیف عضو این اتحادیه، علی‌رغم اینکه توان رقابت اقتصادی ندارند می‌توانستند

از وام‌های ارزان یورو استفاده کنند که اکنون قادر به بازپرداخت آن نیستند و کشورهای بزرگ این اتحادیه نیز به جای آنکه به منافع اتحادیه فکر کنند به دنبال منافع ملی خود هستند تا از بحران‌هایی که به وجود آمده به نفع خود بهره‌برداری کنند. امید چندانی نیز وجود ندارد که در وضعیت فعلی، منافع ملی به نفع منافع اتحادیه اروپا کنار گذاشته شود زیرا اختلافات فرهنگی بین این کشورها به ویژه انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا بسیار عمیق بوده و ریشه تاریخی دارد.

نگاه آمریکا و اتحادیه اروپا به آسیا، و به ویژه چین، برای خرید اوراق قرضه دولتی، و صادرات کمتر و واردات بیشتر می‌تواند در کوتاه‌مدت به صورت مسکن عمل کند، اما چین در بلندمدت با مشکلات و بحران‌های خاص خود مواجه خواهد بود که ناشی از رشد سریع اقتصادی و توزیع ناعادلانه درآمد و ایجاد شکاف‌های اجتماعی است که می‌تواند بحران‌های شدید اجتماعی و سیاسی را به همراه داشته باشد، ضمن آنکه بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپا و وضعیت بحرانی در آمریکا به ویژه کسر بودجه عظیم دولت آمریکا، بسیار فراتر از سطحی است که چین بتواند با خرید بیشتر اوراق قرضه یا کاهش صادرات، وضعیت را به نحو قابل ملاحظه‌ای تغییر دهد.

در مجموع به نظر می‌رسد که بحران مالی و اعتباری سپتامبر ۲۰۰۸ و بحران اقتصادی به صورت بیکاری و رکود اقتصادی که در خلال سه سال گذشته روند صعودی خود را طی کرده، و بحران بدهی‌ها که در سال ۲۰۱۱ زنگ خطر را به صدا درآورده به سادگی قابل حل نباشد و می‌توان نتیجه گرفت که نظام سرمایه‌داری به نقطه عطف خود رسیده

و از این به بعد بایستی شاهد فشارهای اقتصادی فزاینده بر طبقات متوسط و محروم در این کشورها باشیم که طبعاً بحرانهای سیاسی و اجتماعی به دنبال خواهد داشت.

از طرف دیگر، سودجویی و حرص و ولع نهادهای بزرگ مالی و اعتباری در نظام سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری یا بایستی به صورت واقعی رشد کند که در آینده قابل پیش‌بینی، امید چندانی برای تحقق چنین رونق اقتصادی وجود ندارد یا آنکه بایستی این اقتصادها به صورت حبابی یا بادکنکی رشد کنند، مانند رشد حباب تکنولوژی که در سال ۲۰۰۰ میلادی ترکید و یا رشد حباب مسکن در آمریکا که در سال ۲۰۱۱ میلادی ناظر ترکیدن آن بودیم. آیا قرار است حباب سوومی شکل بگیرد؟ چندان معلوم نیست. و سرانجام اینکه آیا خروج از این بحران، مستلزم ماجراجویی‌های جدید نظامی آمریکاست؟ مسئله قابل تأمل است. اما به هر حال در تحلیلهای خود در خصوص بحران، بایستی به تغییراتی که در روابط بین‌الملل در شرف تکوین است توجه کافی داشته باشیم: بیداری اسلامی در کشورهای عرب خاور میانه، تحکیم جایگاه جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت ایدئولوژیک و نظامی در جهان اسلام، تضعیف شدید اتحادیه اروپا، و سرآغاز جنگ سرد بین آمریکا و روسیه که به نظر می‌رسد به سرعت رشد خواهد کرد.